

دادگاه عالی دیوان از هیأت عمومی دیوان عالی کشور

الف) مقدمه

جلسه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد پرونده ردیف ۴/۸۶ وحدت رویه، رأس ساعت ۹ بامداد روز سه شنبه مورخه ۱۳۸۶/۸/۱ به ریاست حضرت آیت الله مفید رئیس دیوان عالی کشور و با حضور حضرت آیت الله دری نجف آبادی دادستان کل کشور و شرکت اعضای شعب مختلف دیوان عالی کشور در سالن اجتماعات دادگستری تشکیل و پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید و قرائت گزارش پرونده و طرح و بررسی نظریات مختلف اعضای شرکت کننده در خصوص مورد و استماع نظریه جناب آقای دادستان کل کشور که به ترتیب ذیل منعکس می گردد، به صدور رأی وحدت رویه قضایی شماره ۷۰۵-۱۳۸۶/۸/۱ منتهی گردید.

ب) گزارش پرونده

احتراماً به استحضار می رساند شعب ۲۲ و ۲۴ دیوان عالی کشور

با دو نوع برداشت از ماده (۱۳) قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی دو رأی متهاافت صادر نموده اند بدین خلاصه:

الف) در پرونده کلاسه ۱۳۸۳/۱۱/۲۶۴/ح بندرعباس خانم کبری عالی آبادی دادخواستی به خواسته مطالبه مهریه به تعداد ۱۴ سکه بهار آزادی را به طرفیت شوهرش به دادگاه های عمومی بندرعباس تقدیم کرده است. شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی طی دادنامه شماره ۲۴-۲۱/۱۰/۱۳۸۳ با استدلال به این که محل اقامت خواننده شهرستان یزد می باشد مستنداً به مواد (۱۱) و (۲۸) قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی به صلاحیت دادگاه های عمومی یزد اظهار نظر کرده، متعاقباً شعبه پنجم دادگاه عمومی یزد با استدلال به این که محل وقوع عقد ازدواج در بندرعباس بوده با استناد به ماده (۱۳) قانون مزبور به صلاحیت دادگاه عمومی بندرعباس رأی داده است. با حدوث

اختلاف پرونده در شعبه محترم ۲۴ دیوان عالی کشور مطرح و این شعبه طی دادنامه شماره ۲۴/۵۹ - ۱۳۸۴/۱/۳۱ چنین رأی داده است: «در خصوص اختلاف نظر فیما بین شعبه اول دادگاه عمومی بندرعباس و شعبه پنجم دادگاه عمومی شهرستان یزد در مورد صلاحیت رسیدگی به دعوای خانم کبری عالی آبادی به طرفیت آقای محسن دانی زاده دایر بر مطالبه مهریه به تعداد ۱۴ سکه بهار آزادی، نظر به این که حسب مفاد مادتین (۱۱) و (۱۳) قانون آیین دادرسی مدنی در دعوای بازرگانی و در دعوای راجع به اموال منقول که از عقود و قرار دادها ناشی شده باشد خواهان بدواً مخیر است در محل اقامت خواننده و یا در محل وقوع عقد و یا قرارداد اقامه دعوای نماید و در مانحن فیه خواهان حوزه قضایی بندرعباس را که محل وقوع نکاح است جهت اقامه دعوای مهریه که از اموال منقول است، انتخاب کرده است؛ لذا قرار صادره از شعبه اول دادگاه عمومی بندرعباس مغایر با مفاد ماده (۱۳) قانون مذکور است. بنا به مراتب فوق با نقض رأی شماره ۲۴ - ۱۳۸۳/۱۰/۲۱ شعبه اول دادگاه عمومی بندرعباس و تأیید رأی شعبه ۱۷۲۴ - ۱۳۸۳/۱۱/۷ شعبه پنجم دادگاه عمومی شهرستان یزد و اعلام صلاحیت شعبه اول دادگاه عمومی بندرعباس مابین دو دادگاه مرقوم حل اختلاف می گردد.»

ب) به حکایت پرونده ۱۰۳/۱۷/۸۴ دادگاه عمومی اصفهان خانم راضیه راستگو دادخواستی به خواسته مطالبه مهرالمسمی مقوم به ده میلیون و یکصد هزار ریال به طرفیت شوهرش آقای محمد حیاتی پور تقدیم کرده است. شعبه هفدهم طی دادنامه شماره ۳۰۵ - ۱۳۸۴/۳/۱۱ با استدلال به این که محل اقامت خواننده شهرستان بندرعباس است به استناد ماده (۱۱) قانون صدرالذکر از خود نفی صلاحیت کرده و به صلاحیت مرجع مزبور رأی داده است. شعبه چهارم دادگاه عمومی بندرعباس نیز حسب الارجاع استدلال کرده که محل وقوع عقد از دواج در اصفهان است. به استناد ماده (۱۳) قانون مذکور با نفی صلاحیت از خود به استناد ماده قانونی ذکر شده و ماده (۲۷) همین قانون و مواد (۳۲) و (۳۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب به اعتبار شایستگی دادگاه عمومی اصفهان رأی داده است. با حدوث اختلاف شعبه محترم ۲۲ دیوان عالی کشور حسب الارجاع رسیدگی و چنین رأی داده است:

«با توجه به این که لزوم ادای مهریه به صرف جاری شدن عقد از دواج دائم و به حکم شرع مقدس به عنوان نحلّه بر ذمه زوج تعلق می گیرد که در صورت تعیین مقدار آن در عقد از دواج همان مقدار و از همان جنس تعیین شده به عنوان مهرالمسمی ثابت می گردد

والا تعیین مقسدار آن طبق ضوابط مقرر تعیین خواهد شد، فلذا مهریه مندرج در عقدنامه موضوع بحث به هیچ وجه شباهتی با دعوای راجع به اموال منقول که طرفین قرارداد به عنوان داد و ستد مبلغی را در قبال مال منقول معهود تعیین می کنند، ندارد و به همین جهت مقررات ماده (۱۳) قانون آیین دادرسی در امور مدنی به کلی منصرف از عنوان مهریه قید شده در عقد نکاح است. بنابراین ملاک عمل در تشخیص صلاحیت عبارت از مقررات ماده (۱۱) قانون آیین دادرسی در امور مدنی است که صلاحیت را در مانحن فیه از برای دادگاه های عمومی بندرعباس محل اقامت خواننده مقرر می دارد و به این ترتیب با نقض قرار صادره از این دادگاه در پرونده امر حل اختلاف می گردد و مقرر می دارد دفتر پرونده جهت ادامه رسیدگی و اقدام قانونی به دادگاه فوق الذکر ارسال گردد.

علی هذا با توجه به مراتب فوق گزارش جهت کسب نظر هیأت محترم عمومی دیوان عالی به خدمت تقدیم می گردد.

معاون اول دادستان کل کشور - سید احمد مرتضوی

مقدم

ج) نظریه دادستان کل کشور

با احترام؛

در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۸۶/۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، موضوع اختلاف نظر بین شعب ۲۲ و ۲۴ دیوان عالی کشور در خصوص ماده (۱۳) قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی، از آن جایی که الفاظ عقود و قرار دادها در ماده (۱۳) قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی به نحو اطلاق استعمال شده و شامل عموم مصادیق عقد و قرار دادها می باشد و انصراف آن از عقد نکاح و روابط مالی ناشی از آن از جمله مهریه، نفقه، جهیزیه و امثال آن مستلزم دلایل، قراین و امارات خارجی است و مواد (۱) و (۷) قانون حمایت از خانواده مبنی بر رسیدگی به کلیه اختلافات مدنی ناشی از امر زناشویی و دعوای خانوادگی بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و ... که ضمن تشریح صلاحیت محاکم ذیصلاح که امر اختلافات خانوادگی دعوای مدنی ناشی از آن به دادگاه مذکور رجوع می گردد، مقرر می دارد در صورت تقارن زمانی در امر صلاحیت آن ها، دادگاه حوزه محل اقامت زن (زوجه) صالح به رسیدگی خواهد بود، ولی مقررات ماده (۱۳) فوق الذکر در مقام نفی مقررات ماده (۱۱) همان قانون نبوده و ضمن تأیید صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده، به خواهان اختیار مراجعه به دادگاه محل وقوع عقد را نیز واگذار می نماید، به نظر می رسد:

۱- سیر تدوین قوانین و مقررات در زمینه اموال منقول و غیر منقول و صلاحیت مراجع قضایی نشان دهنده تسهیلات بیشتر در امر رسیدگی به اختلافات و دعاوی مربوط به اموال منقول و دیون و تعهدات در کلیه قراردادها و عقود مربوطه است.

به نظر می رسد این حکمت با گذشت زمان و وسعت دایره مبادلات و خرید و فروش و تعهدات و قراردادهای مربوط به اموال منقول نه تنها از بین نرفته بلکه شمول و نیاز به آن و نوع فعالیت های مربوط به صورت مستمر توسعه یافته شاهد آن نقل و انتقال خودرو و موتور سیکلت، وسعت دامنه چک و اعتبارات بانکی و طلا و ارز و سکه و مانند آن است.

۲- قوانین مربوط به خانواده از سال های ۱۳۴۶ تا امروز که در این رابطه ده ها قانون به تأیید مراجع ذی ربط رسیده نشان دهنده حمایتی بودن و ایجاد تسهیلات بیشتر در انواع رسیدگی ها و تأمین حقوق خانواده و همسران و فرزندان است.

۳- عنوان قرارداد بدون تردید شامل مقررات مربوط به مهریه و عقد نکاح نیز می شود و به فرض بالقای خصوصیت می توان به ماده (۱۳) قانون مربوط استناد نمود.

۴- آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور، سیره ی عملی قضات و شیوه رسیدگی به دعاوی خانواده در دادگاه خانواده نیز مؤید این معناست؛ به علاوه ماده (۲۰) قانون مدنی نیز مراتب بالا را از عنوان مهریه نموده اند و ماده (۱۳) را بر داد و ستد در اموال منقول حمل نموده، چندان با عنوان قرارداد که عقد نکاح نیز قطعاً یکی از مصادیق آن است، سازگار و منطبق نیست.

۵- ضمناً بحث این که مهریه ناشی از تعهد نسبت به عقد است یا تعهد از حکم شارع و الزام شارع است و یا به عبارت دیگر ماهیت عقد نکاح عقد معوض است یا مهریه، ماهیتاً مؤثر در رابطه زوجیت و به نوعی جزء مقومات عقد نکاح است.

البته به نظر می رسد ریشه طرح این موضوع بیشتر به فرهنگ غرب بر می گردد. طرح عقد و توافق و اشتراک و مشارکت در زندگی و احکام و آثار و تبعات این نوع همکاری و مشارکت والا با عنایت به فرهنگ عمیق اسلامی و جایگاه از دواج و خانواده در اسلام و فرهنگ قرآنی و بلکه در نظام آفرینش و این که از آیات الهی است و از بدو خلقت حضرت آدم (ع) و حضرت حوا (ع) مطرح بوده و قوانین اسلامی نیز در این باره امضایی و تنفیذی است نه تأسیسی و ابتدایی و آثار و لوازم آن نیز تابع آن است.

و بالجمله دو دیدگاه و دو نوع نظر در رابطه با امر از دواج و تشکیل خانواده در جهان دیده می شود؛ یکی بر مبنای توافق و قراردادهای اجتماعی و اومانسیم که بیشتر ریشه در فرهنگ غرب و قراردادهای

اجتماعی دارد. بر این اساس عقد از دواج مانند هر نوع توافق و قرارداد دو جانبه ی دیگر است و لوازم خاص خود را دارد. لیکن از دیدگاه اسلام و شرایع الهی که ریشه در فطرت بشر دارد، از دواج از نوعی توافق ساده فراتر بوده و به عنوان عقد و قرارداد مقدس بلکه مستحب و به عنوان بهترین بنیان های معنوی و انسانی و شرعی شناخته می شود و در این نکاح، نحله و مهریه جزء عقد نکاح و از لوازم لاینفک آن است. در هر صورت مهریه جزء مقومات و یا لوازم قطعی عقد نکاح بوده و در صورت عدم ذکر به مهرالمثل تبدیل می گردد. نهایتاً این قبیل دغدغه ها در استنباط و تفسیر قانون تأثیری نداشته و در رأس شعب محترم دیوان عالی کشور نیز مبنای بحث ورد و ایراد قرار نگرفته، صرفاً قضات محترم شعبه ۲۲ ادعای انصراف ماده (۱۳) را از مهریه نموده اند که این استظهار نیز، اولاً ادعاست و ثانیاً برای دیگران حجت نیست؛ ثالثاً ظهور بلکه صراحت ماده (۱۳) در قراردادهاست که عقد نکاح نیز بدون تردید از عقود قراردادهاست. بنابر آن چه بیان شد رأی شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور که با عنایت به جهات یاد شده اصدار یافته، منطبق با قانون بوده و تأیید می گردد.

د- رأی شماره ۷۰۵-۱۳۸۶/۸/۱-۱ وحدت رویه هیأت عمومی

چون مطابق ماده (۱۳) قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ «در دعاوی بازرگانی و دعاوی راجع به اموال منقول که از عقد و قرارداد ناشی شده باشد، خواهان می تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در حوزه آن واقع شده است یا تعهد می بایست در آن جا انجام شود.» و مهر نیز از عقد نکاح ناشی شده و طبق ماده (۱۰۸۲) قانون مدنی، به مجرد عقد، بر ذمه زوج مستقر می گردد و به دلالت ماده (۲۰) همان قانون کلیه دیون از حیث صلاحیت محاکم در حکم منقول می باشد؛ لذا به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور دعاوی مطالبه مهریه از حیث صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده مشمول مقررات ماده (۱۳) قانون مرقوم بوده و رأی شعبه بیست و چهارم دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد، صحیح و قانونی تشخیص می گردد.

این رأی بر اساس ماده (۲۷۰) قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ برای کلیه شعب دیوان عالی کشور و دادگاه ها در موارد مشابه لازم الاتباع می باشد.

